

## مقایسه بین مثنوی گردی مهم و زین احمد خانی و لیلی و مجنون نظامی

احمد شریفی

یکی از منظومه‌های عشقی و درام گردی، مثنوی مهم و زین MEMŪZĪN اثر شاعر بزرگ و نامدار گرد احمد خانی است.

احمد فرزند شیخ الیاس فرزند رستم‌بگ از قبیله گردخانیان به سال ۱۶۵۰ میلادی در شهر بایزید گردستان ترکیه چشم به جهان گشوده و در حوزه علمیه (مرادی‌یه) تحصیل اندوزی نموده و در همان حوزه و مسجد شاهکار ادبی گردی خود را به لهجه کرمانجی سروده است.

مهم‌وزن در اصل یک داستان و منظومه عامیانه و فولکلوریک گردی است و از دیرباز در بین گردان رایج بوده و به آن رنگ و بوی ادبی و ملی داده و به صورت مثنوی ۲۶۵۵ بیتی درآورده است.

این مثنوی تاکنون بارها از سوی مستشرقین به زبانهای اروپایی ترجمه و چاپ شده است، الکساندر ژابا در ارزروم (ارض روم) آن را به فرانسوی برگردانید و لیرخ

در سال ۱۸۵۹ متن ترجمه‌شده زابا را به چاپ رسانید. اژن‌سپریم و آلبرت سوسن در سال ۱۸۹۰ ترجمه آلمانی این مثنوی را انتشار داده‌اند. هوگو ماکاس در سال ۱۹۲۶ و لوکوک در سال ۱۹۳۰ نیز متنی از این مثنوی را انتشار داده‌اند و روزه‌لیسکو در سال ۱۹۴۰ متن فرانسوی دیگری از این منظومه را به چاپ رسانیده و خانم پل مارگریت رودنیکو در سال ۱۹۶۲ ترجمه روسی مهم و زین را در مسکو منتشر کرد. پروفیسور اوسکارمان نیز در سال ۱۹۰۹ یک تیکرت فولکلوری از منظومه مهم و زین را در کتاب تحفه مظفریه گنجانیده و چاپ نموده است و در سال ۱۹۶۲ نیز مرحوم عبدالرحمان شرفکندی برگردان گُردی سورانی مهم و زین را در بغداد به زیر چاپ بُرد.

غیر از چاپهای مورد بحث، متن گُردی این مثنوی نیز تاکنون چندین بار از سوی گیومو کریانی در ارییل، حمزه عبدالله در استانبول، عبیدالله ایوبیان در تبریز، محمّد امین بوز ارسلان در استانبول، و پرویز جهانی در اورمیّه به چاپ رسیده است.

چنانکه از مقدمه چاپهای متعدد مهم و زین برمی‌آید، این داستان در اصل در میان گردان به صورت فولکلور وجود داشته و احمدخانی آن را به صورت مثنوی درآورده و جاودانه‌اش کرده است.

در مثنوی مهم و زین خانی، با مقایسه با مثنوی لیلی و مجنون نظامی به نکات مشترک و تشابهات فراوانی برمی‌خوریم. سرنوشت قهرمانان این دو مثنوی بسیار به یکدیگر نزدیک است، به طوری که می‌توان گفت که مهم و زین، لیلی و مجنون اقوام ایرانی است. در این مقاله سعی می‌شود به نکات مشترک چندی از این دو مثنوی پردازیم و آنها را با یکدیگر هم‌ارایی نماییم.

فضای داستان و مثنوی احمدخانی کاملاً ایرانی است و اسامی قهرمانان مثنوی نیز گُردی و ایرانی است، در حالی که اسامی قهرمانان لیلی و مجنون عربی است، اما فضای داستان نظامی نیز ایرانی است و همان سرزمین و دیار پرگل و بلبل و وحوشی است که خانی ترسیم کرده است.

احمدخانی مثنوی خود را بسان نظامی با مناجات و گاسه<sup>۱</sup> به درگاه یزدان آغاز می‌کند و می‌فرماید:

سه‌نامه‌یی نامه، نامی نه‌للاه (آغازین هر نامه، نام تو است  
الله)

بی نامی ته، ناته‌مامه وه للاه (بی نام تو، نامه ناتمام است الله)

نه‌ی مه تله عی حوسنی عیشقبازی (ای مطلع حُسن عشقبازی)

مه حبوویی حه حقیقی و مه جازی<sup>۲</sup> (محبوب حقیقی و مجازی)

نظامی هم مثنوی لیلی و مجنون را با گاسه درگاه پروردگار آغاز فرموده است:

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

ای کارگشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند<sup>۳</sup>

خانی پس از حمد و ستایش دادار و پسند حضرت رسول اکرم (ص)، آنگاه به حال و وضع گردان در قرن شانزدهم میلادی می‌پردازد و از پروردگار می‌طلبد که آنان را از بلایا و مصایب بر حذر دارد.

در حالی که نظامی پس از حمد و ثنای یزدان و بحث معراج خاتم النبی (ص)، به مدح ملک اخستان روی می‌آورد و سپس در سبب نظم لیلی و مجنون، به نامه شاه اخستان اشاره می‌فرماید:

خسرو و شیرین چو یاد کردی چندین دل خلق شاد کردی

لیلی و مجنون ببایدت گفت تا گوهر قیمتی شود جفت<sup>۴</sup>

ولی خانی، اهداف خود را از به نظم کشیدن مثنوی مهم و زین خالی بودن میدان ادب و هنر گرد می‌داند و در این رهگذر گامی از نظامی فراتر می‌نهد؛ زیرا نظامی به خاطر و پاس نامه شاه اخستان اقدام به سرودن لیلی و مجنون می‌کند در حالی که خانی مصلحت فرهنگی و ادبی خلائق گرد را انگیزه تحریر مهم و زین می‌خواند و می‌فرماید:

داخه لوق نه بیثرتن کونه کراد (تا خلائق نگویند که اگراد)

بی مه عریقتن بی نه سل و بونیاد<sup>۵</sup> (بی معرفت‌اند، بی اصل و بنیاد)

هر دو شاعر پس از این، به طرح آغازین داستان خویش می‌پردازند. نظامی سخن از مرد عرب و ثروتمندی نیکوکار به میان می‌کشد که بر قبیله بنی‌عامریان و مملکت عربستان حاکم است و خداوند متعال به وی فرزندی می‌بخشد که «قیس»<sup>۱</sup>ش نام می‌نهند:

شرط هنرش تمام کردند قیس هنرش نام کردند<sup>۲</sup>  
قیس در مکتب، با دختری از قبیله دیگری از اعراب هم‌استاد می‌شود، دختری که در زیبایی یگانه روزگار خویش است:

در هر دلی از هواش میلی گیسوش چولیل و نام لیلی<sup>۳</sup>  
اما خانی در مهم و زین سخن از امیری گرد به نام امیر زینه‌دین MERZĪNEDĪN به میان می‌آورد که در جزیر و بوتان بر طوایف گرد حکومت می‌کند، وی امیری است مهربان، سخی، نیکوکار و محبوب خاص و عام گردان.  
امیر را خواهری است به نام «زین» که در و جاهت در سراسر جزیر و بوتان نمونه است:

راوی وهه گوته من موعه ما (راوی چنین گفت با من این معما)  
نه و حوور بناقی<sup>۴</sup> زین موزه ماما<sup>۵</sup> (آن حوری نامش زین بود)  
در قلمرو امیر بوتان، یکی از میرزادگان<sup>۶</sup> گرد صاحب پیری است که شهره زمانه و در دلاوری پیلتن دوران و نامش «مهم» است:

مهم ژیل وی عاشقه ک‌ته مام بوو (مهم بروی عاشق تمام بود)  
نه شوبهی بر او باب و مام بسوو<sup>۷</sup>

(محبتش نه مانند محبت بر پدر و مادر بود)

لیلی و مجنون نظامی در حجره و مکتب‌خانه به هم دل می‌بازند، اما مهم و زین خانی برخلاف، در روز جشن و سرور نوروز، که خاص و عام گردان به درو دشت می‌روند، همدیگر را می‌بینند و به یکدیگر دل می‌بندند. در این بخش از مشنوی، خانی کوشیده به بهترین نحو، مراسم روز جشن نوروز گردان را در سده شانزدهم میلادی ترسیم کند و از شادیه‌ها و سرگرمی‌های آن ایام بحث به میان آورد. «زین»

خواهر امیر نیز در این روز شادی همگانی به صحرا و باغات می‌رود و دل می‌بازد، اما لیلی نظامی به تماشای نخلستان می‌رود و سخنی از جشن و سرور در بین نیست. در مثنوی نظامی ابن سلام بر لیلی دل می‌بندد و وی را خواستگاری می‌کند، در مثنوی احمد خانی، ماریسه مردی مکار به نام «بکر»<sup>۱۲</sup> مرگور» BEKIRMERGEWER دلباخته «زین» است و از نوکران درگه میر، لذا به هنگام خواستگاری «مهم» از «زین» این پلیدمرد، نزد امیر از «مهم» بدگویی می‌کند و مانع عروسی و وصلت دو دل‌داده می‌شود، اما پدر لیلی دختر خود را به ابن سلام می‌دهد و به رسم اعراب وصلت انجام می‌پذیرد:

بر رسم عرب به هم نشستند عقدی که شکسته باز بستند<sup>۱۳</sup>  
 فعلاً هر دو عاشق دلخسته، «مهم» احمدخانی و «مجنون» نظامی، ناامید و دلشکسته و حیران‌اند. لیلی به عقد ابن سلام درآمده و شوهر ناخواسته اختیار کرده و «زین» احمدخانی دلشکسته از آن است که برادرش به خواستگاری «مهم» پاسخ «نه» داده است. پاسخ پدر لیلی به پدر مجنون نظامی نیز مشابه پاسخ امیربوتان، به پدر «مهم» خانی است و لیلی نظامی به حجله‌نخواستگی می‌رود و «زین» خانی از دوری نخواسته رنج می‌برد. در مثنوی لیلی و مجنون نظامی، «نوفل» نامی پادرمیانی می‌کند و می‌کوشد بلکه لیلی را برای مجنون بستاند، در مهم و زین احمدخانی نیز «تازدین»<sup>۱۴</sup> Tajdin یکی از دوستان «مهم» که داماد امیربوتان نیز هست، به میدان می‌آید و همان کوششهای نوفل نظامی را انجام می‌دهد، اما نوفل و تازدین هر دو ناامید می‌شوند و گوشی را نمی‌یابند که به سخن آنان و درد دل عشاق، فراداده شود. «مهم» و «مجنون» از یک سو و «زین» و «لیلی» از دیگر سو، در فراق یار مرثیه‌خوان‌اند.

مجنون نظامی راه بیابان در پیش می‌گیرد و با وحش هم‌ماوا می‌شود [یک سنت عشاق عرب]، اما «مهم» خانی بر اثر دوزیانی و نمایی «بکر مرگور» به زندان امیر می‌افتد [شاید یک سنت عشاق آریایی]. مجنون در صحرا و بیابان همدم زاغ می‌شود و با وی به راز و نیاز می‌پردازد:

چون گفت بسی فسانه بازاغ شد ز اغان نهاد بر دلش داغ<sup>۱۵</sup>  
 اما «مهم» در زندان باگت و بند همداستان می شود و از بخت سپه خود شکوه سر  
 می دهد:

میهرافه له کی ته زهل عه دیمه (مهر فلک از ازل با من دشمن بوده)  
 کینافه له کی نه به دقه دیمه<sup>۱۶</sup> (کین فلک از ابد علیه من بوده)  
 در داستان لیلی و مجنون نظامی پیرزن اعجوبه ای هویدا می شود و مجنون خسته تن  
 دلشکسته را به بند و بیگاری می کشد:

بنواخت به بند کردن او را می بُرد رسن به گردن او را<sup>۱۷</sup>  
 اما، پیرزن در «مهم و زین» خانی، دایه مهر بانتر از مادر است و در پدر به دنبال دوا  
 درد «زین» عاشق می گردد، و به هر گوشه و کناری سر می کشد بلکه مزده ای خوش  
 از «مهم» به بانویش «زین» برساند:

دایین چه ییری زماجراییی (داین متحیر مانند از این ماجرا)  
 گونه ی روح و قالبی دداییی<sup>۱۸</sup> (گفت ای تن و روان من، مادر)  
 «مهم» در بند و «مجنون» در هامون، به دنبال همرازی می گردند که با وی سخنی از  
 عشق بگویند، اما چه کسی بهتر از باد است که پیام را به دلدار برساند:

با او به زبان باد می گفت کای جفت نشاط گشته با جفت<sup>۱۹</sup>  
 و «مهم» نیز باد صبا را خطاب قرار می دهد و می گوید:  
 گه هه به حس دکر و گهل سه بایی (گاهی سخن می گفت با باد صبا)  
 شه رخا غه می دل دگوته بایی<sup>۲۰</sup>

(شرح غم دل را بیان می کرد پیش باد)

در مثنوی لیلی و مجنون نظامی، پدر مجنون تا پای جان در راه رسیدن پسرش  
 به وصال دلدار می کوشد و تا به هنگام مرگ لحظه ای از پای نمی ماند؛ اما در مثنوی  
 مهم و زین خانی شراغی از پدر «مهم» نیست در برابر «عه قو» AFO و «چه کو»  
 دویار جانی و مهربان «مهم» پای جای پای پدر مجنون می نهند و برای  
 رسیدن به وصال، «مهم» رایاری می دهند و در حقیقت می توان عهفو و چه کورا

تجسمی از سلیم عامری و زید نظامی نیز دانست.

«مهم» خانی مردی است رشید و دلاور، معتقد و مؤمن و برخلاف مجنون نظامی سر به کوه و بیابان نمی‌نهد و حتی به هنگامی که مورد قهر و غضب نیز قرار می‌گیرد از صحنه خارج نمی‌شود و در راه عشق پاک و یزدانی خود، سر از زندان درمی‌آورد و زندان را به «چهل‌خانه» مبدل می‌کند:

روونیشست دویقه عابدانه

(نشست در آنجا مانند عابدان)

زندان ل وی بسوویه چله‌خانه<sup>۲۱</sup>

(زندان را مبدل کرد به چهل‌خانه)

«زین» خانی نیز برخلاف لیلی نظامی که دوشیزه‌ای عشیره‌ای و پایبند آداب و رسوم عشایری است، دوشیزه‌ای است آراسته و وارسته شهری، به طوری که حتی عشق خود را نیز از برادرش که امیر بوتان است پنهان نمی‌دارد و وقتی که امیر برای دلداریش به اندرون می‌رود، به وی می‌گوید:

مهم بؤمن و مه رحه مهت ژبوته

(مهم برای من و مرحمت برای خودت)

غمه بؤمن و سه لته نه ت ژبوته<sup>۲۲</sup>

(غم برای من و سلطنت برای خودت)

سرانجام پس از درد و هجران بسیار، دلدادگان نظامی و خانی ترازدی را به اوج خود می‌رسانند اما با اندکی تفاوت:

دل لیلی و مجنون نظامی، این لیلی است که ابتدا وفات می‌کند:

لیلی از سریر سربلندی افتاد به چاه دردمندی<sup>۲۳</sup>

لیلی چون نزول در زمین کرد دیوار خزینه آهنین کرد<sup>۲۴</sup>

در مثنوی مهم و زین خانی، نخست مرگ به سراغ «مهم» می‌آید و زین در فراقش گریه‌ها سر می‌دهد و «وای»<sup>۲۵</sup> می‌کند:

مهم‌زی ب فی رهنگت بی خه به ربوو

(مهم‌نیز بدین‌سان بیخبر شد)

خوونادلی وی ب ده رقه ده ربوو

(خون از قلب وی نیز باز ایستاد)

مجنون نظامی، پس از مرگ لیلی، تاب دوری محبوب را نخواهد داشت و به گورستان می‌رود و بر سر قبر جانانش جان می‌دهد:

مجنون ز جهان چو رخت بر بست از سرزنش جهانیان رست<sup>۲۷</sup>

پس از مرگ مجنون، نظامی دخمه لیلی را می‌گشاید و حبیب و محبوب را در کنار هم قرار می‌دهد:

پهلوگه دخمه واگشادند در پهلوی لیلیش نهادند<sup>۲۸</sup>

قهرمان مرد مثنوی خانی یعنی «مهم» در زندان جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. امیربوتان که این خبر را می‌شنود، سخت از کرده خویش پشیمان می‌شود و دستور می‌دهد «بکر مرگور» را به سزای اعمالش برسانند و بکشند. «زین» ناکام طاقت دوری «مهم» را نخواهد داشت و در گورستان بر پیکر بیجان حبیب حاضر می‌شود و سنگ مزارش را در آغوش می‌کشد و از یزدان می‌طلبد روانش را به محبوبش برساند:

همبیزل مه رقه دی وه رانی

(سنگ مرقد وی را در آغوش کشید)

بیزاری به دهن نه ما ز جانی

(ناراحتی جمانی نماند از تنش)

دهستی خواه بدل ژ جانی شووشتن

(با رضایت کامل دست از جان شست)

گویا کوشه مال بووقه کووشتن

(گویی که باد شمال است وی را گشته)



روحاً خوه شه‌هانده پیش باری

(روح خود را به استقبال فرستاد)

جسمی خوه سپاره وی مه‌زاری<sup>۲۹</sup>

(جسم خود را بر مزارش باقی نهاد)

لیلی و مجنون نظامی، پس از مرگ در این جهان، در آن جهان در بهشت برین یزدان، بهم‌دیگر می‌رسند و «زید» آنان را در خواب می‌بیند:

بیننده خواب ازان نهانی پرسید ز پیر آسمانی

کین سرو بنان که جام دارند در باغ ارم چه نسام دارند<sup>۳۰</sup>

نظامی پیر آسمانی را به سخن در می‌آورد و پاسخ می‌دهد:

لیلی شده لیلی اینکه ما هست

مجنون لقب آمد آنکه شاهست<sup>۳۱</sup>

نظامی عشاق خود لیلی و مجنون را در باغ ارم و بهشت یزدان به هم پیوند جاودانه می‌بخشد، اما قهرمانان خانی «مهم و زین» در جهان دیگر نیز ناکام‌اند و پس از مرگشان در کنار هم به خاک سپرده می‌شوند و جسم خاکی آنان مبدل به دو درخت سرسبزی شود و در کنار هم سر بر می‌افرازند:

یه ک سهر و سه‌هی و یه ک سنه‌ویه‌ر

(یکی سر و روان، دیگری صنوبر)

سهر سه‌بز و له تیف و سایه گوسته<sup>۳۲</sup>

(سرسبز و خرم و سایه گستر)

اما، روان‌پلید، بکر مَرگور، تبدیل به بوته خار بی‌ثمری می‌شود و در بین آن دو درخت سرسبز و خرم می‌روید و در بین آنها فاصله ایجاد می‌کند:

شین بووژنه وی به ری ژ خیرئ

(روید در آنجا بوته بی‌ثمر)

داره ک ل‌قه یافه تا کنیرئ

(درختی با قیافه نکره)

رابووخوژ گیهانده هر دوو داران

(خود را کشید و رسانید میان هر دو درخت)

بووه مانعی وه سلاهه ردوویاران<sup>۳۳</sup>

(شد سدی در مقابل وصال هر دو محبوب)

همان پیر نورانی و آسمانی نظامی، که از لیلی و مجنون در جنت اعلا خبر می‌دهد، در مثنوی احمدخانی نیز عشاق دلداده، «مه م وزین»، را در بهشت کردگار می‌یابد و از آنان خبر می‌دهد، اما در کنارشان باز «بکر مرگور» را می‌بیند و سخت متعجب می‌شود که چگونه این شوفار<sup>۳۴</sup> بداندیش به جنت کبریایی راه یافته است؟ و می‌پرسد:

هه رچهند که ره ما که رمی عامه

(اگر چه کرم و بخشندگی خدا همه را در بر می‌گیرد)

باری ب چ داته نه فامه قامه؟

(اما چطور شد این مقام را به تو عطا کرده؟)

«بکر» به پیر آسمانی می‌گوید:

نه زگه رب خه به ره قیسی وان بووم

(من اگر در ظاهر امر رقیب آنها بودم)

لاکین نه زه ره حبیبی وان بووم

(اما در حقیقت خیر خواه آنها بودم)

من نه وژدنی بیاشقه کیشان

(من آنها را از لذایذ این دنیا باز داشتم)

موعتاد کرن ب ده رد وئیشان

(آنان را معتاد به درد و آزار نمودم)

بدین گونه قهرمانان دو مثنوی خانی و نظامی سرنوشت واحدی پیدا می‌کنند و تا حدودی مشابه یکدیگرند. اما آنچه که به مثنوی خانی مقام والاتری بخشیده است این است که خانی بیشتر به روحیات و خلق و خوی ایرانی مطالب پرداخته و سخن از

جشن نوروز و شطرنج بازی امرای گرد ایرانی نژاد به میان کشیده و فضایی را تجسم نموده که کاملاً با روحیات و کردار و منش اقوام ایرانی تبار هماهنگ است و حتی اسامی اکثر قهرمانان مثنوی خود را نیز از میان نامهای گردی و ایرانی انتخاب کرده است.

در حالی که اگرچه فضای داستان و مثنوی نظامی نیز تا حدودی ایرانی است، اما بیشتر به خلق و خو و عادات و اسامی اعراب بسنده نموده است.

به نظر نگارنده، با توجه به اینکه نظامی شاعری است ایرانی تبار و در خاندان «خالو عمر» گرد نژادش پرورش یافته است؛ امکان دارد که وی داستان و منظومه فولکلوری مهم و زین را دانسته و شنیده و فضای آن را برای خلق مثنوی لیلی و مجنون مناسب دیده، لذا حکایات و اشعار عربی «قیس و لیلی» را با «مهم و زین» درهم آمیخته و مثنوی لیلی و مجنون را آفریده است.

در خاتمه می توان گفت که مهم و زین خانی، لیلی و مجنون اقوام ایرانی تبار است.

#### \*\* پی نوشتها:

۱. گاسه - گاسا - گازه = واژه ای گردی به معنی مناجات.
۲. احمد خانی، مهم و زین با شرح پرویز جهانی (اورمیة، چاپ مرکز نشر فرهنگ و ادبیات گردی، ۱۳۶۷)، ص ۱.
۳. نظامی گنجه ای، لیلی و مجنون با تصحیح بهروز ثروتیان، ج ۱، (تهران، ۱۳۶۴)، ص ۲۵.
۴. همان کتاب، ص ۴۹.
۵. مهم و زین، ص ۳۴.
۶. لیلی و مجنون، ص ۸۵.
۷. همان کتاب، ص ۸۷.
۸. (ف = ه) از حروف صوتی ایرانی است که متأسفانه در زبان فارسی کنونی کاربرد ندارد و فراموش شده است اما در گردی هنوز باقی است و استعمال می شود مانند زراف = رعنا، بزاف = نهضت ...
۹. مهم و زین، ص ۵۲.
۱۰. «میرزا» یکی از طبقات خاص جامعه گردان بوده اند که در ادبیات فارسی به «مستوفی» مشهورند و

فرزندان این طبقه را «میرزادگان» نامیده‌اند. مانند میرزاده عشقی شاعر معروف گُرد فارسی سرا، که پدرش میرزای والیان امارت اردلان در سنندج بوده است.

۱۱. مهم و زین، ص ۵۹.
۱۲. به کر - بکر = مخفف ابوبکر است. مَرگُور منطقه‌ای است گُردنشین در جنوب اورمیه.
۱۳. لیلی و مجنون، ص ۱۸۱.
۱۴. تازدین از اسامی مردان در گُردی است که تلفظ فارسی آن «تاج دین» است.
۱۵. لیلی و مجنون، ص ۱۷۳.
۱۶. مهم و زین، ص ۱۹۹.
۱۷. لیلی و مجنون، ص ۱۷۴.
۱۸. مهم و زین، ص ۸۴.
۱۹. لیلی و مجنون، ص ۱۸۹.
۲۰. مهم و زین، ص ۱۵۲.
۲۱. همان کتاب، ص ۲۰۰.
۲۲. همان کتاب، ص ۲۳۰.
۲۳. لیلی و مجنون، ص ۳۲۴.
۲۴. همان کتاب، ص ۳۳۰.
۲۵. وای = شیون و زاری زنان و دختران گُرد بر گور جوانمرگ و ناکام.
۲۶. مهم و زین، ص ۲۳۷.
۲۷. لیلی و مجنون، ص ۳۴۴.
۲۸. همان کتاب، ص ۳۴۶.
۲۹. مهم و زین، ص ۲۵۶.
۳۰. لیلی و مجنون، ص ۳۴۸.
۳۱. همان کتاب، ص ۳۴۸.
۳۲. مهم و زین، ص ۲۶۰.
۳۳. همان کتاب، ص ۲۶۰.
۳۴. شوفار SUFAR = واژه‌ای است گُردی به معنی تهمت‌زن.

